

تأثیر عوامل اجتماعی و اقتصادی خانواده در بزهکاری اطفال و نوجوانان

(تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۰۷/۱۵، تاریخ تصویب ۱۴۰۰/۰۲/۱۲)

میلاذ جهانی جناقرد

چکیده

بزهکاری اطفال و نوجوانان، دغدغه‌ای است که همواره نظام‌های کیفری و رفاهی کشورها را با مشکل رو به رو کرده است و عوامل متعددی در بروز آن مؤثر است. بزهکاری اطفال عبارت است از: ترک انجام وظیفه قانونی و ارتکاب عمل خطایی که الزاماً عنوان جرم ندارد. یکی از ریشه‌های این پدیده را باید در عامل اقتصادی جستجو کرد، بدیهی است که در صورت عدم توانایی مالی، تربیت و پرورش کودکان دچار خدشه و اختلال گشته و موجبات بزهکاری آن‌ها فراهم خواهد آمد. درآمد ناکافی، بیکاری، عدم تکاپوی درآمد خانواده جهت تأمین احتیاجات، و مسائل و مشکلات ناشی از کمبودهای مادی از جمله موضوعاتی است که همیشه در رابطه با بزهکاری مطرح و در آمارها نشان داده شده است. علاوه بر فقر، ثروت بیش از حد نیز می‌تواند عامل مؤثری در بزهکاری اطفال باشد، در کل نتایج این مطالعه نشان داد که عواملی خانوادگی از جمله شغل پدر، تحصیلات والدین، در قید حیات بودن پدر، طلاق والدین، درگیری و اختلاف خانوادگی، رفتار نادرست والدین، شیوه فرزند پروری پدر بر بزهکاری کودکان و نوجوانان مؤثر می‌باشد. همچنین در عوامل اجتماعی - اقتصادی متغیرهای محل سکونت، نوع منزل مسکونی، دوست بزهکار، هم‌نشینی با دوستان بزهکار، سابقه محکومیت کیفری در خانواده، نظارت والدین و جامعه بر کودک، امر به معروف و نهی از منکر بر بزهکاری کودکان و نوجوانان مؤثر می‌باشد.

واژگان کلیدی: عامل اقتصادی، عامل اجتماعی، بزهکاری، کودکان و نوجوانان

مقدمه

از جمله مسائل همیشگی و مطرح نزد اندیشمندان و بالأخص حقوقدانان و جرم‌شناسان، موضوع بزهکاری اطفال و نحوه مقابله با آن و شیوه‌های انحراف و کجروی آن‌ها در جامعه می‌باشد (میرعالی، ۱۳۹۵: ۱۲۸). بزهکاری یک پدیده بسیار پیچیده اجتماعی است که در محیط‌های اجتماعی مختلف به شکل‌های متفاوتی دیده می‌شود. تعریف بزه و رفتار بزهکارانه در هر جامع‌های توسط قوانین حقوقی و هنجارهای اجتماعی آن جامعه مشخص می‌شود. بزهکاری به معنای تعدادی متغیر از اعمال ارتكابی علیه احکام قانونی که می‌تواند ماهیت‌های مختلفی داشته باشد، وجه مشترک تمام جوامع انسانی است. اقدام به عملی که بر خلاف موازین، مقررات، قوانین و معیارهای فرهنگی هر جامعه باشد، در آن جامعه بزهکاری یا جرم تلقی می‌شود و کسانی که مرتکب چنین اعمالی می‌گردند، مجرم یا بزهکار نامیده می‌شوند (فرجاد، ۱۳۶۳: ۴۴). امروزه توسعه زندگی شهری، صنعتی، مهاجرت از نقاط مختلف به کلان‌شهرها و مراکز استان‌ها، افزایش حاشیه نشینی، بیکاری، فقر، جوان بودن جمعیت کشور و... بستر مناسبی را برای ابتلا به انواع آسیب و انحراف اجتماعی، به‌ویژه برای نسل جوان جامعه، فراهم کرده است. بدون تردید توسعه و پیشرفت جوامع تا حد زیادی به نیروی انسانی سالم، متعهد، متخصص و جوان در آن جوامع بستگی دارد؛ اما یکی از عواملی که در نابودی نیروی انسانی، به‌ویژه جمعیت جوان و فعال جوامع سهم بسزایی دارد، پدیده بزهکاری نسل جوان است. اطفال و نوجوانان بزهکار، فرصت‌های جبران‌ناپذیری را از حیث تحصیل و اشتغال از دست می‌دهند که این امر به سهم خود آثار و عواقب ناخوشایندی را برای زندگی آتی آنان به دنبال دارد. پدیده بزهکاری اطفال و نوجوانان باعث تباهی بسیاری از فرزندان و آینده‌سازان جامعه می‌شود، هزینه‌های کلان و گزافی را بر جامعه تحمیل می‌کند، جامعه را از داشتن نیروی انسانی کارآمد، متخصص و متعهد محروم می‌سازد، امنیت جامعه را به مخاطره می‌اندازد و بالاخره مشروعیت نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور را زیر سؤال می‌برد. بنابراین، بزهکاری اطفال و نوجوانان یکی از مهم‌ترین مسائل اجتماعی است که جامعه ما را به‌طور جدی تهدید می‌کند. هر یک از موارد مذکور انگیزه‌ای برای اقبال و اهتمام اهل قلم و اندیشه به مسئله گرایش نسل جوان

به بزهکاری شده و ضرورت بررسی علمی آن را دوچندان ساخته است (صادقی فر، ۱۳۸۹: ۸۶).

بخش اول: تعریف جرم

ماهیت یا چیستی جرم با تعریف آن و بیان ارکان تشکیل دهنده و شرایطش تبیین می‌شود که در این میان، شناخت دقیق و مناسب (و نه تعریف جامع و مانع، چون امکان‌پذیر نیست) نقطه شروع شناخت جرم و کلید اصلی مراحل بعدی است و از آنجا که ارکان جرم و شرایط آن عمدتاً در چارچوب منابع حقوق کیفری طرح می‌شود، در مقابل تعریف جرم چون مستظهر به مطالعات میان رشته‌ای است، در حصار این منابع قرار نداشته و در نتیجه تعاریف آن نیز متنوع است. تعریف جرم همچون روند تعریف پدیده‌های دیگر، در دو مرحله که در طول هم قرار دارند، صورت می‌گیرد: ریشه و منشأ پدیده در قالب معنای لغوی و کاربرد نظری و عملی آن بر حسب رشته در قالب معنای اصطلاحی. جرم در معنای لغوی مترادف گناه، تعدی، خطا و عصیان آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۷۶۵۷ و مصری، ۱۴۰۸: ۲۵۸) و جمع آن اجرام و جروم است (عمید، ۱۳۶۰: ۶۸۶). بنابراین، جرم در معنای لغوی دارای محدوده وسیعی است که هم شامل بزه می‌شود و هم گناه و استعمال آن در زبان فارسی و به‌عنوان فعل یا ترک فعل قابل کیفر عاری از اشکال نیست. در واقع، بزه معادل کلمه جریمه است و جریمه اخص از جرم، عمل یا ترک عملی است که قانون آن را با عقوبت و تنبیه بدنی تعقیب کند (جر، ۱۳۷۵: ۷۳۹). جمع کلمه جریمه، جرایم است؛ حتی در متون ادبی گذشته نیز جرم هیچ‌گاه در معنای انحصاری فعل یا ترک فعل قابل عقوبت دنیوی، نیامده و دارای معنای وسیعی بوده است که هم شامل گناه می‌شد، هم بزه و هم خطا. به همین نحو در مباحث حقوق کیفری در ایران معنای لغوی جرم در پرده ابهام، مستور مانده است. از یک طرف، استعمال واژه «جرم» به دلیل وسعت معنای آن صحیح به نظر نمی‌رسد و از طرف دیگر، هر چند کاربرد واژه «جرایم» از سوی حقوقدانان ایرانی صحیح و منطبق با ساختار دستوری آن است، لیکن آن‌ها واژه «جرایم» را که جمع کلمه «جریمه» و به معنای جرم قابل مجازات است، به اشتباه در جمع بستن واژه «جرم» استفاده می‌کنند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۳: ۱۹۰). استعمال کلمه «جرایم» به‌عنوان جمع واژه «جرم» پذیرفتنی نیست؛ زیرا باوجود اشاعه لفظ «جرم» در معنای فعل یا ترک فعل

قابل کیفر در حقوق ایران، نمی‌توان ساختار دستوری عربی آن را برهم زد و واژه جرایم را به مثابه جمع مکسر آن تلقی کرد. لفظ «جریمه» نیز مجرای کاربرد ندارد؛ زیرا به نقل از فرهنگ آندراج در زبان فارسیان، این کلمه به معنای تاوان و غرامت آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۷۷۰۰). این ادعا در ادبیات حقوقی فعلی جا افتاده، چندان که لفظ وارداتی «جریمه» از معنای اصلی خود عدول کرده و در ردیف مجازات و جبران خسارت قرار گرفته است. علیرغم تعاریف زیادی که از جرم شده، هنوز هم این موفقیت به دست نیامده تا از جرم، آن‌چنان تعریفی به عمل آید که مورد قبول همگان قرار گیرد و در زمان و مکان واجد ارزش باشد و دلیل این امر نیز این است که پدیده جرم، بر حسب نظر دانشمندان و محققان، دارای مبانی و صور گوناگون است. به سخنی دیگر، آنچه که از نظر یکی جرم محسوب می‌شود، بر حسب دیگری نه تنها ممکن است عنوان جرم به خود نگیرد، بلکه امکان دارد که حتی عملی پسندیده به شمار آید (شامبیاتی: ۱۳۹۴، ۲۱۳). جرم در زبان قرآن و به تبع آن در فقه اسلامی، عبارت است از انجام دادن فعل یا گفتن قولی است که شارع مقدس آن‌ها منع کرده است. به عبارت دیگر افعال و اقوالی جرم تلقی می‌شوند که مغایر با احکام یا اوامر و نواهی باری تعالی باشند به طوری که در آیه دوازدهم سوره مائده «يَجْرِمَنَّكُمْ» به معنای کارهای زشت و ناپسند وارد شده است و نیز لفظ «مجرمین» در آیه چهل و هشتم از سوره قمر نیز ناظر به اعمال و رفتار زشت کسانی است که در گمراهی به سر می‌برند. همین معنا را می‌توان از آیاتی که در باب انواع جرایم مشمول است قصاص نفس، قصاص عضو، دیه، حد زنا، حد قذف، حد سرقت در قرآن کریم وارد شده است استشهاد نمود (ولیدی، ۱۳۹۳: ۱۳). تعریف جرم کار آسانی نیست، گفته می‌شود جرم عملی است که نظم اجتماعی را برهم می‌زند، اما این تعریف نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه یک مشکل را به سه مشکل تبدیل می‌کند:

۱- منظور از نظم چیست؟

۲- منظور از اجتماع کدام اجتماع است؟

۳- تشخیص این امر با کیست؟ (ستوده، ۱۳۸۲: ۶۵).

۱. فرهنگ آندراج یکی از فرهنگ‌های زبان فارسی نوشته‌شده در سده نوزدهم میلادی و از کامل‌ترین و منظم‌ترین فرهنگ‌های زبان فارسی عصر خود است.

برخی از مهم‌ترین تعاریف جرم عبارت‌اند از: جرم عبارت است از هر شیوه، رفتاری که قانون را نقض کند. هر جا که قانون وجود دارد، جرم نیز وجود دارد. قوانین، هنجارهایی‌اند که توسط حکومت‌ها، به‌عنوان اصولی که شهروندان باید از آن‌ها پیروی کنند، تعریف شده‌اند (گیدنز، ۱۳۹۳: ۱۳۳). عده‌ای از حقوق‌دانان معتقدند که نقص قانون هر کشوری در اثر عمل خارجی، در صورتی که انجام وظیفه یا اعمال آن را تجویز نکند و مستوجب مجازات هم باشد، جرم نامیده می‌شود (علی آبادی، ۱۳۶۹: ۴۱). علیرغم وجود دیدگاه‌ها و رویکردهای مختلف در زمینه بررسی پدیده جرم، هنوز تعریف جامع، کامل و روشنی از جرم ارائه نشده است که مورد تأیید همگان باشد.

بخش دوم: تعریف طفل و نوجوان بزهکار

کودک از دیدگاه علوم مختلف از جمله روانشناسی، زیست‌شناسی، جامعه‌شناسی و حقوق مورد بررسی قرار گرفته است و هر یک از دانشمندان از دید خود کودک و کودکی را تبیین نموده‌اند. به‌طور کلی کودک در لغت عبارت است از هر پسر و دختری که به نضج و رشد نرسیده باشد. دوران کودکی از دوران بارداری شروع و تا بلوغ ادامه دارد (نجفی ابرند آبادی، ۱۳۷۷: ۷۵). در اصطلاح حقوقی طفل یا صغیر به کسی گفته می‌شود که از نظر سن به نمو جسمی و روحی لازم برای زندگی اجتماعی نرسیده باشد. از دیدگاه فقهی کسی است که به سن بلوغ نرسیده باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۳: ۲۳۵۲).

کودک از نظر حقوقی بر دو نوع است:

۱- کودک غیر ممیز و آن معمولاً تا سن هفت سالگی است؛ زیرا تا این سن کودک ناممیز است و تشخیص صلاح و فساد و خیر و شر را نمی‌دهد و خوب و بد را از هم باز نمی‌شناسد (پوراحمدی، ۱۳۸۵: ۳۸).

۲- کودک ممیز و آن کسی است که به‌طور اجمال از دادوستدها و خرید و فروش‌ها و معاملات سردر بیاورد؛ به نحوی که بتواند درک کند. فروختن مستلزم آن است که کالا از ملک فروشنده بیرون رفته و به ملک خریدار منتقل شود. وقتی کودک به سن هفت سالگی رسید در آستانه تشخیص و تمیز پا گذارده و هر چه بزرگ‌تر می‌شود رشد و درک او از حقایق و وقایع اطرافش بیشتر می‌گردد. (پوراحمدی، ۱۳۸۵: ۳۸).

در ماده ۱ کنوانسیون حقوق کودک، تمام افراد زیر ۱۸ سال، کودک تلقی شده است، مگر اینکه به موجب قوانین لازم‌الاجرا هر کشور سن پایین‌تری در نظر گرفته شود. این کنوانسیون در سال ۱۹۸۹ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسیده و در تاریخ ۱۳۷۲ به تصویب مجلس شورای نگهبان رسیده است. مطابق ماده یک پیمان‌نامه حقوق کودک، کودک به فردی اطلاق می‌شود که سن ۱۸ سالگی را تمام نکرده است، مگر اینکه سن بلوغ از نظر حقوق جاری در کشورهای مربوطه زودتر تعیین شده باشد. برخلاف ارائه تعریف از کودک، شروع و آغاز دوران کودکی مکتوم مانده است و تعیین زمان شروع کودکی حائز اهمیت است. در بیانیه ۱۹۲۴-۱۹۵۹ حقوق کودک، نقطه آغازین دوران کودکی معین نشده است؛ اما در مقدمه کنوانسیون ۱۹۵۹ حقوق کودک، حوائج فکری و جسمانی فرد نابالغ و حمایت‌های قانونی پیش از تولد اشاره شده است. لذا رویه یکسانی برای آغاز دوران کودکی توسط کشورها اتخاذ نشده است. با این حال، برخی کشورها دوران کودکی را مرحله تولد یا انعقاد نطفه می‌دانند. کمیته حقوق بشر نیز در میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی تأکید دارند که دولت‌ها نمی‌توانند سن حمایت کودک را به‌طور نامعقول پایین بیاورند. کمیته حقوق کودک نیز بر تعیین حداقل سنی کودکان توسط قانون‌گذار تأکید کرده است و از افزایش سن حمایت کرده است. در بسیاری از کشورها فرض این است که با ازدواج، کودک به بلوغ می‌رسد و لذا دختران که در سن پایین‌تری از پسران ازدواج می‌کنند، لطمه‌ی بیشتری خواهند دید. برای تعیین سن کودکی و تعریف کودکی با مراجعه به قوانین ایران نمایان می‌گردد که این موضوع در هیچ مفاد قانونی ذکر نشده است و بر اساس مواد ۱۲۰۷ و ۱۲۱۰ قانون مدنی پایان کودکی ۹ و ۱۵ سال ذکر شده است. از دیدگاه حقوقی، کودک به شخصی گفته می‌شود که آمادگی جسمانی و روانی لازم را برای زندگی اجتماعی نداشته باشد. برخی از حقوقدانان نظر دارند که، صغیر کسی است که از لحاظ سنی به نمو روحی و جسمی لازم نرسیده است (امامی، ۱۳۹۱: ۲۴۳).

در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵، به‌موجب ماده ۲۶، اطفال در صورت ارتکاب جرم مبری از مسئولیت کیفری بودند و طبق تبصره این قانون طفل کسی است که به حد بلوغ شرعی نرسیده باشد. با مطرح شدن لایحه مجازات اسلامی، این مقررات با پاره‌ای تغییرات در این لایحه منعکس شد و در نهایت در قالب مواد ۸۸ تا ۹۵، فصل دهم از بخش دوم کتاب اول قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ را با عنوان «مجازات‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی اطفال و

نوجوانان» تشکیل داد. در این قانون، تغییری در اماره قانونی سن بلوغ داده نشده و طبق ماده ۱۴۷، سن بلوغ در دختران و پسران به ترتیب نه و پانزده سال تمام قمری است. اما حداقل دو تغییر قابل توجه در این حوزه رخ داده است. نخست آنکه دو نظام متفاوت برای تعزیرات و سایر مجازات‌ها در نظر گرفته شده است و دیگر آنکه در حوزه جرایم تعزیری، بر اساس نوع جرم ارتكابی و گروه سنی مرتکبان، واکنش‌های متفاوتی در نظر گرفته شده است. به موجب مواد ۹۵۶ و ۹۵۷ قانون مدنی، اهلیت برای دارا شدن حقوق، با زنده متولد شدن جنین آغاز شده و با مرگ او پایان می‌یابد و حمل مشروط بر زنده متولد شدن از حقوق مدنی متمتع خواهد شد. در نهایت باید گفت که بر اساس ماده یک بخش اول کنوانسیون جهانی حقوق کودک ۱۹۸۹، کودک فرد انسانی زیر ۱۸ سال است و با توجه به الحاق ایران به این کنوانسیون، منظور ما از کودک اشخاص زیر ۱۸ سال است. البته بهتر است به سن ازدواج که تحول مهمی در خصوص سن بلوغ در حقوق ایران ایجاد کرده است، نیز اشاره‌ای داشته باشیم. ماده ۱۰۴۱ ق. م مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام که سن ازدواج برای دختران ۱۳ و برای پسران ۱۵ سال تمام شمسی تعیین کرده است که از جهات مختلف قابل بررسی است. همان‌طور که ذکر شد به دلیل مکتوم ماندن سن شروع کودکی رویه‌های مختلفی از طرف کشورها اتخاذ شده است. مثلاً دوره پیش از بلوغ در برخی از کشورهای غربی بین ۱۰ تا ۱۲ سال در دختران و ۱۳ تا ۱۴ سال نزد پسران می‌باشد و دوره پس از بلوغ در برخی از کشورها در دختران ۱۶ تا ۱۷ سالگی و در پسران تا ۱۸ سالگی است و دوره بلوغ ۱۳ سال نزد دختران و ۱۴ سال نزد پسران می‌باشد. ولی این محدوده سنی در کشورهای آفریقایی یا آمریکای جنوبی و یا در کشورهای آسیایی تفاوت فاحشی وجود دارد. پس در مجموع می‌توان گفت که تعیین حدود سنی برای اطفال ارتباط مستقیم با زمان بلوغ آن‌ها داشته و بلوغ نیز بستگی به شرایط اقلیمی و جغرافیایی و نژادی دارد (عباچی، ۱۳۸۱: ۳۰). دوره طفولیت تا سن ۹ سالگی است که با رشد جسمی و روانی، شخصیت طفل تکوین یافته و بین ۹ تا ۱۲ سالگی دوره تکامل عقلانی و منطبق شدن با وضع محیط و دوره ثبات آغاز می‌شود. دوره نوجوانی که دشوارترین دوره حیات انسان از نظر تربیتی است، در محدوده سنی ۱۲ تا ۱۸ سال است. این دوره مرحله انتقال از دوران کودکی به دوران جوانی است. در این دوره طفل دارای نوسان فکری و روانی زیادی می‌باشد و در طفل درماندگی، تزلزل و گاه پریشانی و ابهام را ایجاد می‌کند و آرامش روحی او را

می‌گیرد. این دوره به لحاظ پیدایش رشد فکری و بیدار شدن انگیزه‌های نیرومند و حساسیت‌های خاص دارای اهمیت زیادی است. با توجه به تعیین محدوده سنی کودک و نوجوان، کودک و نوجوان بزهکار در معنای عام، هر فرد زیر هجده سال است که بر اثر رفتار عمدی و غیرعمدی که در قانون جرم است مرتکب آسیب‌هایی از نوع جسمانی، روانی، عاطفی و یا مالی به دیگران گردد (پیشین، ۳۱).

بخش سوم: تاریخچه واکنش اجتماعی در مقابل اطفال و نوجوانان بزهکار

در کشور ما تا قبل از تشکیل دادگاه‌های اطفال مرجع قضایی واحد و صلاحیت داری برای رسیدگی به بزهکاری اطفال پیش بینی نشده بود. با تصویب این قانون دادگاه ویژه اطفال تشکیل شد. متأسفانه با تصویب قانون اصلاح برخی از مواد قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۶۱ و تشکیل دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲، حسب روی وحدت رویه قضایی شماره ۶-۲۳/۲/۶۴، دادگاه ویژه اطفال از نظام قضایی حذف و رسیدگی به اتهامات اطفال و نوجوانان بر حسب نوع و شدت جرم ارتكابی در صلاحیت دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ قرار گرفت. از نظر تاریخی به نظر می‌رسد که اقدامات مقابله‌ای با بزهکاری اطفال و نوجوانان و در عین حال ریشه یابی آن خیلی دیر انجام شده و این موضوع از جمله مسائلی است که نهایتاً به یک یا دو قرن پیش باز می‌گردد (پاک نهاد، ۱۳۸۵: ۶۳).

بخش چهارم: عوامل مؤثر در بزهکاری اطفال و نوجوانان

عوامل گوناگونی در بروز بزهکاری مؤثر است و تنها نمی‌توان علت خاص و واحدی را برای آن در نظر گرفت. عوامل مختلفی نظیر عوامل محیطی، اقتصادی در کنار هم باعث می‌شوند که بزهکاری در نوجوانان و اطفال به منصفه ظهور برسد.

بند اول: عوامل اجتماعی

مدرسه و گروه دوستان (همسالان و غیر همسالان): محیط آموزشی در تکوین شخصیت کودکان حائز اهمیت فراوانی است، زیرا مدرسه به‌مثابه اولین محیط خارج از خانه و معلم به‌عنوان اولین فرد بیگانه اثر تربیتی و پرورشی فراوان بر طفل دارند. اگر محیط آموزشی و شخص معلم وظایف خود را درست ایفا کنند، نه تنها زمینه جهت گیری مثبت در طفل فراهم می‌شود، بلکه آثار منفی محیط خانوادگی و دوستان نیز خنثی و بلااثر می‌گردد. آمارها نشان می‌دهد که درصد بالایی از جوانان بزهکار، سابقه ترک تحصیل داشته‌اند.

گذشته از سوادآموزی، تربیت و پرورش شخصیتی اطفال نیز به صورت قهری به معلمان محول می‌گردد (گلاس، ۱۳۸۴: ۱۲۵). آموزش اطفال مبتنی بر اعمال روش‌های معین بر اجتماعی کردن نسل جوان است. محیط آموزشی به‌مثابه یک واحد کنترل اجتماعی می‌تواند با تکیه بر اصل تشویق و تنبیه به کودکان بیاموزد تا با استفاده از استعداد‌های خود در یک رقابت سالم و سازنده، وظایف آموزشی را به نحو احسن انجام تا ضمن پیمودن مدارج ترقی، امتیازات اجتماعی و خانوادگی تحصیل کنند. فرآیند چنین امری، نظم‌پذیری و اجتماعی شدن تدریجی و در نهایت تکامل و تکوین شخصیت فردی و اجتماعی طفل خواهد بود. در حالی که تحقیقات صورت گرفته در مناطق حاشیه نشین نشان می‌دهد که واکنش‌های فیزیکی، لحن خشن سخن گفتن، تحقیر کردن دانش آموز، عدم ارائه کامل مطالب درسی، حضور نیافتن به‌موقع در کلاس‌ها؛ از جمله مسائلی است که باعث افت تحصیلی، فرار از مدرسه، عدم اعتماد به نفس، تزلزل در شکل‌گیری شخصیت اطفال، تشکیل گروه‌های غیراجتماعی، واکنش نامعقول والدین و پنهان ماندن استعداد‌های بالقوه برخی اطفال است (مهاجرین، ۱۳۸۷: ۹۹). اطفال تمایل دارند، در تمام امور خود، به‌صورت دسته جمعی اقدام کنند. این معمولاً موضوع صرفاً مربوط به بازی یا تفریح کودکان نیست، بلکه طفل در جمع بودن و داشتن حمایت دیگران را برای خود امری ضروری می‌داند. مطالعات نشان می‌دهند که در جوامع صنعتی به دلیل کمبود روابط عاطفی با والدین و نیاز شدید اطفال به ارتباط و محبت، تمایل به تشکیل گروه و انجام بازی‌ها و برنامه‌ها با جمع دوستان بسیار چشمگیر است. ارتکاب جرم و اعمال خلاف نیز از این قاعده مستثنی نیست. در ایران نیز بزهکاری اطفال، حائز خصیصه گروهی شده است و دلایل بارز آن نیز ارتباط تنگاتنگ این عارضه با گسترش صنعت، مادی‌گرایی جوامع و تقلیل روابط خانوادگی و انسانی، اخلاق‌گریزی و فقدان امکانات تفریحی و ورزشی مناسب و افزایش مجموعه‌های مسکونی و آپارتمانی هستند. جرائم جوانان به‌صورت گروهی در ایران بیشتر متوجه اموال به‌ویژه سرقت از مغازه‌ها، اتومبیل، وسایل یدکی و یا دعا‌های دسته جمعی، تخریب اموال عمومی و جرائم منکراتی می‌شود. فرد در جمع احساس شهامت، قدرت و بودن یا وجود می‌کند. خود را قادر به انجام اموری می‌بیند که در تنهایی هرگز امکان آن برایش فراهم نیست (گلاس، ۱۳۸۴: ۱۱۲). از جمله اعضای گروه، همسالان هستند. آنان بدون این که بخواهند برخی از رفتارهای طفل را تقویت نموده، الگوهایی برای تقلید و

همانندسازی او می‌شوند و در نتیجه سبب تغییر و تعدیل رفتارهای کودک می‌گردند. تأثیر همسالان در رشد شخصیت و رفتار طفل پس از تأثیر والدین، مقام دوم را دارد. همسالان با سرمشق شدن برای یکدیگر، تقویت یا تنبیه رفتار و تفسیر رفتار در یکدیگر تأثیر می‌گذارند. گروه همسالان مهارت‌های اجتماعی مهم را طوری به یکدیگر می‌آموزند که بزرگسالان قادر به انجام آن نیستند (خزائی، ۱۳۸۸: ۳۹).

بند دوم: دستگاه قضایی (قضات، ضابطین دادگستری، مأمورین اجرای حکم)

یکی دیگر از عوامل مؤثر بر بزهکاری اطفال، عملکرد قضات، ضابطین دادگستری، مأمورین اجرای حکم با ارتکاب اعمال مخالف قوانین از زمان دستگیری کودکان تا اجرای حکم بر بزهکاری آنان است. از میان مراحل مختلف روند دادرسی ویژه نوجوانان، در مرحله دستگیری یا بلافاصله بعد از آن است که احتمال در معرض شکنجه و سایر رفتارهای خشونت آمیز قرار گرفتن طفل متهم وجود دارد. ضمن این که در این مرحله، متهم نوجوان از حمایت کسانی مانند والدین، مددکاران اجتماعی، وکلا و... که می‌توانند از او در مقابل این چنین رفتارهایی حمایت کنند، محروم می‌گردد. ضمن اینکه در مقایسه با طفلی که حکم محکومیت او صادر شده است، طفل متهم بیشتر در معرض خطر مثلاً تماس با متهمان بزرگسال، حبس در مکان غیربهداشتی، محرومیت از مراقبت افراد متخصص، محرومیت از فعالیت‌های معمول و اقامت در محلی بسته قرار دارد. ضمن این که مطابق ماده (۳۷) کنوانسیون حقوق کودک با اطفال محکوم به مجازات سلب آزادی باید با احترام و حفظ شئون انسانی و حقوق بشر رفتار شود. اطفال کمتر از ۱۸ سال باید از بزرگسالان تفکیک و با توجه به سن و میزان تحصیلات، وضع جسمی و روانی طبقه بندی شده و در مؤسسات و یا زندان‌های خاص نگهداری شوند. نظر به این که اطفال و جوانان دارای طبع حساس و زودرنجی هستند و عواقب وخیم اعمال خود را درک نمی‌کنند، برخورد اولیه نیروی انتظامی تأثیر عمیقی در روحیه آنان باقی می‌گذارد. هرگاه مأمورین انتظامی با آنان مؤدبانه رفتار کرده، با خونسردی و احترام، اشتباه آنان را گوشزد و لزوم رعایت قوانین و مقررات اجتماعی را یادآور شوند، اطفال و جوانان از عمل خویش اظهار ندامت خواهند کرد. خشونت، تحقیر و توهین، حس انتقام جویی و سرکشی را تقویت و آنان را نسبت به اجتماع بدبین خواهد کرد. بر اساس توجه به همین نکته است که در اکثر کشورهای مترقی سعی

می‌شود برای پیشگیری از جرائم کودکان، گروه خاصی را به عنوان پلیس ویژه نوجوانان تربیت کنند و آن‌ها را با اصول روان‌شناسی و مددکاری آشنا سازند (مظفری، ۱۳۸۲: ۸۸).

ضمن این که در ایفای این امر مهم، نیروی انتظامی باید آشنایی کامل به علوم تربیتی اطفال و جوانان، جرم‌شناسی، قوانین خاص اطفال و جوانان نیز داشته باشند. تحقیقات نشان می‌دهد در بسیاری از کشورها دو عامل: یعنی دوره طولانی بازداشت توسط پلیس و ممنوع‌الملاقات بودن بازداشت‌شدگان به این معنا که به وکیل و اعضای خانواده خود دسترسی ندارند، سبب اعمال شکنجه بر کودکان، در مرحله قبل از محاکمه می‌شود. در حالی که ماده (۳۷) پیمان نامه حقوق کودک دستگیری، بازداشت یا زندانی کردن کودک را «مطابق قانون و تنها به‌عنوان آخرین راه چاره و برای کوتاه‌ترین زمان ممکن» مجاز می‌داند. ضمن اینکه «... هر کودک محروم از آزادی حق دسترسی فوری به کمک‌های حقوقی و سایر مساعدت‌های مقتضی را داشته باشد و همچنین حق داشته باشد که محرومیت خود از آزادی را از نظر تطابق در برابر دادگاه یا هر مقام واجد صلاحیت مستقل و بی‌طرف دیگر مورد اعتراض قرار دهد و در یک چنین مواردی از تصمیم فوری برخوردار شود...» (وینتر، ۱۳۸۲: ۲۴). در دادرسی نوجوانان دو سیستم وجود دارد: الف) سیستم قدیمی (عدالت تنبیهی)، ب) سیستم جدید (دادرسی ترمیمی). این دو سیستم مبتنی بر دو اصل کاملاً متفاوت هستند. در سیستم قدیمی اصل بر این است که کسی که کار خطایی را انجام داده و مرتکب جرمی شده است. بدیهی است که در برابر خطای خود باید مجازات شود؛ اما در سیستم جدید اصل بر این است که یک نفر کار خطایی انجام داده و در حقیقت از مسیر مستقیم منحرف شده است، بنابراین لازم است تدابیری را اتخاذ کرده تا فرد را به راه راست و مسیر مستقیم بازگرداند. در دادرسی ترمیمی به فرد آموزش داده می‌شود تا درک کند که با عمل خود به دیگری آسیب زده و درصدد جبران آن برآید. از این رو بدیهی است که در ارتباط با نوجوانان این شیوه، از کارایی بیشتری برخوردار است، زیرا نوجوانان در سنی هستند که قادرند بیاموزند و آموخته‌های خود را درک کنند (پیشین، ۲۷). اولین دادگاه اطفال در سال ۱۸۹۹ در شیکاگو آمریکا تشکیل و رسیدگی به وضع اطفال و جوانان ولگرد بی‌سرپرست، در حالت خطرناک و بزهکار، در صلاحیت قاضی متخصص اطفال قرار گرفت. برای نخستین بار پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در سال ۱۳۷۸ دادگاه اطفال در ایران تأسیس و در ماده (۲۱۹) قانون آیین دادرسی کیفری اعلام گردید: «در هر حوزه قضایی و

در صورت نیاز یک یا چند شعبه از دادگاه‌های عمومی برای رسیدگی به کلیه جرائم اطفال اختصاص داده می‌شود» (خالقی، ۱۳۹۴: ۳۰۱). قانون ایران با اختصاص تعدادی از شعب دادگاه‌های عمومی به دادگاه اطفال، قدمی در جهت تخصصی کردن این دادگاه برداشته است، اما این اقدام صرفاً با تغییر عنوان دادگاه بوده و مقنن هیچ خصوصیتی برای آن در نظر نگرفته است. در حالی که با توجه به اهمیت دوران کودکی در تکوین شخصیت فرد، لازم است در معیت دادگاه‌های اطفال، کمیته‌ای از متخصصین روانکاو و... تشکیل شود تا بتواند با تحقیق در شخصیت کودک و محیط خانوادگی و معاشرتی وی، بیماری‌ها، نقیصه‌ها و... وی، به قاضی در تعیین میزان مسئولیت کمک کند. وقتی که از تخصصی کردن نهادهای قضایی، پلیسی و اجرایی ناظر به اطفال بزهکار بحث می‌شود بسیار بهتر خواهد بود که به‌جز دیوان عالی کشور که طبیعتاً ناظر به کلیه مراجع قضایی است، سایر مراجع قضایی (اعم از بدوی، تجدیدنظر، کیفری استان و...) را در باب اطفال تفکیک کنیم. بگوییم جرائم تعزیری و در حکم تعزیری در دادگاه اطفال رسیدگی شود و جرائم جنایی (حدود، قصاص و...) در دادگاه کیفری استان اطفال مورد رسیدگی قرار گیرد. در صورت بروز حالت خطرناک و وقوع جرم، رسیدگی و اتخاذ هرگونه تصمیم و صدور حکم باید به قاضی اطفال و جوانان متخصص تفویض گردد. قاضی مذکور باید آشنا به قوانین و مقررات خاص اطفال و جوانان، علوم اجتماعی و تربیتی، روانشناسی و جرم‌شناسی باشد، از موقعیت جغرافیایی مناطق مختلف که دارای آداب و رسوم و اعتقادات مذهبی متفاوت هستند مطلع باشد و با تشکیل پرونده شناسایی شخصیت با همکاری متخصصین (مددکاران اجتماعی، روان‌پزشک، روانشناس، مربیان تربیتی) عوامل مؤثر در ارتکاب جرم و بروز حالت خطرناک را بررسی، شخصیت واقعی طفل یا جوان را از عوارض اتفاقی مشخص کرده و سپس به اجرای روشی منطبق با شخصیت طفل یا نوجوان حکم صادر کند. در قوانین تشکیل دادگاه‌های اطفال و جوانان نیز اتخاذ هر نوع تصمیم و صدور حکم و تعیین روشی که در مورد اطفال و جوانان بزهکار و در حالت خطرناک باید اجرا شود و تغییر روش‌ها برای حمایت و هدایت آنان و پیشگیری از تکرار و یا ارتکاب جرم به قاضی اطفال و جوانان و یا مقام صلاحیت دار تفویض شده است. برای ایفای این نقش مهم، قاضی اطفال و جوانان و یا مقام صلاحیت‌دار، باید از هر نظر شایستگی احراز مقام مذکور را دارا باشد و برای مدت چند سال در صورت صلاحیت در آن مقام ابقاء شود تا در ضمن خدمت با وضع اجتماعی، موقعیت‌های اصلاح و تربیت و یا

درمانی حوزه مأموریت خود کاملاً آشنا شود و محلی مؤسسات و کانون با آگاهی که از رشد جسمی و تحولات روانی و رفتاری اطفال و جوانان تحت نظارت و حمایت خود پیدا می‌کند، بتواند آنان را برای سازگاری با محیط اجتماعی آماده سازد. علی‌رغم اتفاق نظر حقوقدانان و جرم‌شناسان در مورد موارد ذکر شده، قانون‌گذار در قانون آیین دادرسی کیفری هیچ شرطی برای گزینش قاضی دادگاه اطفال در نظر نگرفته است، اما سؤال این است که اگر دادگاه و قاضی اطفال فاقد وجه ممیزه‌ای باشند چه نفع و اثری در تخصیص دادگاهی برای رسیدگی به جرائم اطفال وجود دارد؟ باید توجه داشت که قاضی دادگاه اطفال باید دارای شرایطی باشد که وی را صالح به شناخت روحیه کودکان کند. در این زمینه تجربه، مطالعات و تحقیقات در خصوص کودک، گذراندن کلاس‌های آموزشی و تخصصی از بعد روانشناسی کودک و... می‌تواند مدنظر قرار گیرد (شامبیاتی، ۱۳۹۴: ۵۸).

بند سوم: عوامل اقتصادی

درباره نقش عوامل اقتصادی در جرایم اطفال تاکنون بحث‌های موافق و مخالف در جرایم و کتب مختلف در گرفته است. ولی یک نکته مسلم است و آن اینکه بدون شک بهبود وضع اقتصادی یک جامعه لزوماً کاهش بزهکاری اطفال و نوجوانان را در بر ندارد. بلکه برعکس در پاره‌ای موارد آمار نشان داده است که یک زندگی مرفه و خوب به خودی خود می‌تواند منبع بسیاری از مسائل مربوط به نوجوانان و اطفال باشد. شاید این نکته بدین علت است که پاره‌ای از مسائل قدیمی و کهنه خانوادگی و اجتماعی که در حال عادی لاینحل بوده و در زیر نقاب «فقر» پنهان شده‌اند هنگامی که این نقاب کنار برود چهره عبوس خود را نشان داده و به‌وضوح بیشتری خودنمایی می‌کنند. نتیجه هرچه باشد این نکته مسلم است که آن دسته از کشورهایی که از یک زندگی مرفه برخوردارند به هیچ وجه از طغیان بزهکاری نوجوانان در امان نیستند (صلاحی، ۱۳۸۴: ۵۵). بررسی‌هایی که در این مورد در برخی از کشورهای اروپایی و از جمله در «آلمان» انجام گرفته نشان می‌دهد که تعداد نوجوانان بزهکار علیرغم فراوانی کار و وضع مساعد اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم بشدت رو به افزایش گذاشته است. این موضوع شیوع بزهکاری اطفال و نوجوانان اروپایی را در دوران قبل از جنگ جهانی دوم به خاطر می‌آورد. منظور همان دوره بحرانی بزهکاری است که باوجود مشکلات اقتصادی تا سال ۱۹۹۹ میلادی در کشورهای مختلف اروپا و امریکا ادامه داشت

(صلاحی، ۱۳۸۴: ۵۴). وانگهی اطلاعات مزبور باید مدت مدیدی بکار برده شوند تا اینکه هر نوع تغییر احتمالی در جرایم اطفال به طور وضوح قابل تشخیص و تمیز باشد. برخی از متخصصین جرایم اطفال و محققین اجتماعی عقیده دارند که پیدایش رفاه مادی در وضع زندگی نوجوانان آثار عدیده‌ای باقی می‌گذارند به طور ناخودآگاه آنان را به سوی طغیان بر علیه نظام اجتماعی موجود و ستیزه‌جوئی با اجتماعی که در آن زندگی می‌کنند می‌کشاند (رایجیان اصلی، ۱۳۸۷: ۴-۵). با توجه به رویکردهای تبیین‌کننده که توسط سیگل (۲۰۱۰) ارائه شده است، حوزه اقتصادی از اهمیت ویژه‌ای برای تبیین جرم برخوردار است؛ به این علت که در سه رویکرد از پنج رویکرد اصلی تبیین‌کننده جرم، نقش عوامل اقتصادی (اعم از خرد و کلان) مهم است. محاسبه هزینه-فایده برای ارتکاب رفتارهای مجرمانه در افراد در قالب نظریه‌های انتخاب عاقلانه، نشان‌دهنده استفاده از مباحث اقتصاد خرد در جرم‌شناسی است. تأثیر عوامل ساختاری اقتصاد، مانند فقر، بیکاری، تورم و طبقه بر جرم، جزو مباحث اقتصاد کلان قرار دارد. همچنین، عوامل اقتصادی مثل نابرابری اقتصادی و طبقاتی جزو مباحث اقتصادی کلان است که در قالب نظریات انتقادی قرار می‌گیرد؛ بنابراین، حوزه اقتصاد و عوامل مطرح شده در این حوزه، می‌تواند تبیین چند سطحی (خرد و کلان) از عوامل مؤثر بر جرم ارائه دهد. تبیین چند سطحی یکی از مزیت‌های حوزه اقتصادی است که حوزه‌های دیگر از آن محروم هستند. سطح تبیین نظریات زیست‌شناسی اجتماعی و روان‌شناسانه در حد سطح خرد است و از آن فراتر نمی‌رود. سطح تبیین نظریات حاضر در رویکرد فرایندهای اجتماعی (نظریه کنترل اجتماعی هیرشی، نظریه برجسب، نظریه پیوند اجتماعی ساترلند و...) بیشتر در حد متوسط هستند. نظریات رویکرد ساختارهای اجتماعی (مثل نظریات بی‌سازمانی اجتماعی، خرده فرهنگ کجرو، نظریه بی‌هنجاری، نظریه فشار) و نظریات رویکرد انتقادی (نظریه صنعتی شدن، واقع‌گرایی چپ، فمینیست انتقادی) بیشتر در حد کلان هستند. می‌توان نتیجه گرفت که یک رویکرد نمی‌تواند تبیین کاملی از جرم ارائه دهد و باید دنبال حوزه‌ای از علم گشت که با تبیین چندسطحی و تبیین چند رویکردی جرم را بررسی کند. حوزه اقتصاد و نظریات موجود در آن می‌تواند هم تبیین چند سطحی (سطوح خرد و کلان) و هم تبیین چند رویکردی (رویکرد انتخاب عاقلانه، رویکرد ساختارهای اجتماعی و رویکرد انتقادی) از جرم ارائه کند. رابطه اقتصاد و جرم در نظریه پارسونز (۱۹۵۱) هم قابل بررسی است. مسأله اساسی نظریه تحلیل کنش پارسونز، مسأله

نظم اجتماعی است. پارسونز چهار شکل کارکردی عام را برای هر نظام اجتماعی در هر سطحی مطرح می‌نماید: انطباق با محیط، دستیابی به هدف، انسجام و حفظ انگاره‌های فرهنگی. پارسونز مشکل اساسی نظم اجتماعی را عمدتاً در بعد انسجامی می‌بیند (توبی، ۲۰۰۵: ۳۱۵). بحث اصلی پارسونز در تبیین انحرافات اجتماعی بر مبنای پیش فرضی که در مورد خرده نظام‌های چهارگانه: فرهنگ، اجتماع، سیاست و اقتصاد مطرح کرده، شکل گرفته است. کارکردهای مناسب هر یک از این خرده نظام‌ها و ارتباط و کنش متقابل بین آن‌ها، عامل کنترل کننده جامعه و همچنین، عامل بقا و پایداری نظام اجتماعی است. در مقابل، عدم تعادل و بی‌سازمانی در هر یک از خرده نظام‌ها، حیات جامعه را تهدید کرده، زمینه را برای رفتار انحرافی فراهم می‌سازد. از نگاه جامعه‌شناسی پارسونزی، نهادها و سازمان‌های اجتماعی، عوامل اجرایی و ابزارهای جامعه‌پذیری، الگوهای رفتاری و درونی ساختن آن‌ها در افراد هستند. در صورتی که نهادها و سازمان‌های کارگزار جامعه‌پذیری، نظیر خانواده، مدرسه، بازار و وسایل ارتباط جمعی کارایی لازم را نداشته باشند، جامعه دچار بی‌سازمانی اجتماعی شده و پیامد آن، شیوع رفتار انحرافی در جامعه است. پارسونز، آنومی را نیز حاصل گسیختگی کامل نظم هنجاری می‌داند (احمدی، ۱۳۸۴: ۵۴). با توجه به ارتباط تنگاتنگ بین خرده نظام‌های نظریه پارسونز، می‌توان استنباط کرد که خرده نظام اقتصاد هم به‌طور مستقیم و هم به‌طور غیرمستقیم با خرده نظام اجتماع و عنصر اساسی آن؛ یعنی انسجام رابطه دارد؛ بنابراین، می‌توان بیان کرد که اختلال در خرده نظام اقتصاد (مثل تورم، نابرابری درآمدی، بیکاری و...) می‌تواند به اختلال در خرده نظام اجتماع (بی‌نظمی، کجروی و جرم) منجر گردد. در طی دو دهه گذشته، به علل متعددی میزان جرائم مختلف به‌طور فزاینده‌ای در کشور افزایش یافت و مشکل جرائم به‌عنوان یک مشکل اجتماعی در جامعه مطرح شد. این خود به تزاید میزان تحقیقات علمی در حوزه‌های مطالعاتی مرتبط با موضوع جرم در چند دهه گذشته در کشور منجر شد؛ به‌طوری که جامعه علمی با اطلاعات وسیع و انباشته‌ای در باب ابعاد سبب شناختی مواجه شده است. تحقیقات انجام شده درباره عوامل اقتصادی مؤثر بر جرم در ایران، گروهی از عوامل اقتصادی را مؤثر بر میزان جرم می‌داند؛ برای مثال، این تحقیقات متغیرهایی، مثل بیکاری، نابرابری درآمدی، فقر، تورم، تراکم جمعیت، صنعتی شدن، شهرنشینی و... را مؤثر بر میزان جرم در کشور گزارش

کرده‌اند (حسینی نژاد، ۱۳۸۴؛ صادقی، ۱۳۸۴؛ مداح، ۱۳۹۰؛ گرشاسبی، ۱۳۹۰؛ مهرگان و فخر، ۱۳۹۰؛ عباسی نژاد، ۱۳۹۱؛ فطرس و همکاران، ۱۳۹۱).

بخش پنجم: عوامل خانوادگی در بزهکاری اطفال و نوجوانان

اطفال تحت تأثیر افکار، عقاید و رفتار اعضاء خانواده خود قرار می‌گیرند. چرا که خانواده در حکم کانالی است که طفل از طریق آن با فرهنگ جامعه خود مأنوس می‌شود و شخصیت او شکل می‌گیرد. تأثیر خانواده بر رفتار، تفکر و شخصیت طفل از سوی محققین علوم تربیتی به کرات مورد تأیید قرار گرفته است. از نظر این محققین ساختار و کیفیت خانواده، تأثیر انکارناپذیری در آینده طفل دارد تا حدی که شالوده و سنگ بنای اخلاقی، روانی، اقتصادی و عاطفی محیط خانواده در صورت نامناسب بودن، ضایعات و خسارات جبران ناپذیری بر ساختمان شخصیت طفل وارد آورده و آینده وی را به خطر خواهد انداخت. بنابراین اگر خانواده به وظایف مادی و معنوی (اعم از عاطفی و تربیتی) درست عمل کند، کودک ضمن احساس رفع نیازهای طبیعی، به‌طور مستمر و مداوم، اجتماعی شده و کنش‌ها و واکنش‌های مناسب بروز می‌دهد. اگر والدین نتوانند احتیاجات فطری و طبیعی کودک را برآورده سازند و او را برای زندگی در اجتماع تجهیز نمایند، نمی‌توان انتظار داشت که چنین کودکی توانایی لازم برای انطباق خود را با ارزش‌های جامعه داشته باشد (نجفی توانا، ۱۳۹۲: ۷۶). به عقیده هیرشی بزهکاری به عنوان یک مسأله اجتماعی باید در عرصه خانواده، محله، مدرسه، همسالان و سایر ارگان‌ها یا مؤسسات اجتماعی که نوجوان به نوعی در آن‌ها عضویت دارد، بررسی گردد. او می‌گوید هر چه همبستگی میان جوانان، والدین، بزرگسالان و همسالان بیشتر است جوانان به خانواده، مدرسه و جامعه علاقه بیشتری داشته و درگیر فعالیت‌های مقبول اجتماعی می‌شوند و در نتیجه فرصت کم‌تری برای پرداختن به رفتارهای ناهنجار خواهند داشت. هیرشی از چهار عنصر به عنوان عناصر پیونددهنده افراد جامعه به یکدیگر معرفی می‌کند که به‌عنوان متغیرهای کنترل کننده رفتار افراد و ممانعت آن‌ها از ارتکاب جرم و خشونت بر می‌شمارد: ۱- دل‌بستگی یا تعلق خاطر: این عنصر بیانگر میزان وابستگی فرد به اشخاص دیگر در خانواده، محیط و نهادهای اجتماعی است؛ ۲- تعهد: این عنصر تعهد بیانگر میزان پذیرش هدف‌های قراردادی و مرسوم جامعه و نیز احساسات دینی است که فرد نسبت به جامعه بر دوش خود احساس می‌کند؛ مانند تعهد به پیروی از

دستورات مذهبی یا حفظ شئونات خانوادگی، ملی و غیره؛ ۳- درگیر بودن یا مشارکت: درگیر بودن در فعالیتهای روزمره مقدار زیادی از وقت و انرژی فرد را به خود اختصاص می‌دهد و در نتیجه فرصتی برای فرد نمی‌ماند که به کارهای خلاف بپردازد؛ مانند درگیر شدن در کارهای مدرسه، خانه و فعالیتهای فوق‌برنامه و عضویت در باشگاه‌های ورزشی و غیره؛ ۴- اعتقادات و باورها: این عنصر بیانگر میزان اعتقاد فرد به اعتبار قواعد اجتماعی و اخلاقی و باور او نسبت به ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی جامعه و وفاداری او نسبت به آن‌هاست. این امر احساس وظیفه اخلاقی نسبت به دیگران و رعایت هنجارها را برای فرد به وجود آورده و موجب می‌شود از انحراف و بزهکاری پرهیز نماید. بر عکس ضعف چنین اعتقاداتی، وفاداری فرد را به جامعه سست کرده و راه را برای کجروی فرد هموار می‌سازد (گسن، ۱۳۹۲: ۱۶۳-۱۶۴). طبق گفته‌های آلبرت باندورا و ریچارد والترز، هم تنبیهات بدنی مستمر و هم بی‌مبالاتی زیاد در کنترل رفتار پسران جوان توسط والدین به بزهکاری جوانان می‌انجامد. به نظر آنان، پسرانی که اغلب توسط پدران خود کتک می‌خورند به کنترل‌های خارجی متکی می‌شوند؛ یعنی در انجام هر عملی به جای آن‌که اساس تصمیمات خود را بر احساس درونی خود از درستی و نادرستی آن عمل بگذارند، بیشتر احتمال به دام افتادن را محاسبه می‌کنند. از سوی دیگر پسرانی که همیشه و در مقابل هر نوع عملی با تأیید و تشویق والدین مواجه هستند، با این ذهنیت رشد یافته‌اند که هر چه بکنند پسندیده و مقبول است (نولن هوکسما و همکاران، ۱۳۹۷). ویلیامز هال نیز به پنج عامل خانوادگی مؤثر بر انحراف اشاره می‌کند که عبارت‌اند از: الف) خانواده گسسته شده، ب) کشش یا فشار خانواده؛ ج) انضباط و روابط خانواده؛ د) مجرمیت در خانواده و ه) اهمال و غفلت (فاطمی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۴). آبراهامسون معتقد است خانواده‌های افراد بزهکار نسبت به خانواده‌های افراد غیر بزهکار در شرایط عاطفی نامطلوبی به سر می‌برند که فشار خانواده نامیده می‌شود. این فشار خانواده با خصومت، تنفر، عصبانیت، آزرده‌گی، پرخاشگری و آشفتگی‌های عصبی به وجود آمده و حفظ شده، هم در والدین و هم در فرزندان آشکار می‌شود. لذا استدلال می‌شود که عدم روابط گرم و عاطفی در خانواده روی بزهکاری تأثیر دارد (Barber, 1992: 187). به اعتقاد نای خانواده از طریق چهار عامل باعث تقویت پیوند اجتماعی می‌گردد:

۱- نظارت درونی: از طریق جامعه‌پذیری کودک و ایجاد وجدان یعنی درونی کردن هنجارها، ارزش‌ها و نیز احساس شرم و گناه در صورت کج‌رفتاری، به علت رابطه نوجوانان با پدر و مادر و تنبیه و سرزنش از جانب آن‌ها واقع می‌گردد؛

۲- نظارت غیرمستقیم- میل به این‌که مطابق با انتظارات خانواده رفتار کرده، باعث رنجش و ناراحتی آن‌ها نشود. این امر بستگی به وابستگی عاطفی فرد با خانواده دارد؛

۳- نظارت مستقیم: تنبیه و محدودیت مستقیم از جانب خانواده. برای مثال میزان آزادی جوانان یا نوجوانان، نظارت بر زمانی که بیرون از منزل می‌گذرانند، انتخاب دوستان و نوع سرگرمی‌ها؛

۴- ارضای نیازها: توانایی خانواده در تأمین زندگی، فراهم کردن امکانات موفقیت در آینده برای نوجوانان. برخی از خانواده‌ها در تحقق این امور موفق‌تر از بقیه هستند و در نتیجه بیشتر می‌توانند نوجوان و جوان را با جامعه هم‌نوا سازند. درحالی‌که خانواده‌هایی که چنین توانایی‌هایی را ندارند کم‌تر می‌توانند از نوجوانان خود انتظار هم‌نوایی داشته‌اند. نای اضافه می‌کند که فروپاشی خانواده کم‌اهمیت‌تر از خوشحالی و خوشبختی خانواده است؛ یعنی خانواده‌ای که پر از تشنج و اختلاف است می‌تواند نقش مهمی در کج‌رفتاری نوجوانان بازی کند؛ اما نوجوانی که در خانواده طلاق گرفته ولی آرام زندگی کند وضعیت بهتری دارد (ممتاز، ۱۳۸۷: ۱۲۳).

یکی از عوامل بسترساز ناهنجاری و بزهکاری اطفال در محیط خانواده، از هم گسیختگی خانواده است که عواملی موجب این از هم گسیختگی است که در ذیل به بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

بخش ششم: اختلاف والدین با یکدیگر

اختلاف خانوادگی و ناسازگاری والدین با هم، تأثیر نامطلوبی بر روی طفل گذاشته و غالباً وی را به سوی ارتکاب جرم و یا خودکشی سوق می‌دهد. در خانواده‌ای که تفرقه و جدایی حکومت می‌کند، اگرچه طفل عملاً و در ظاهر امر از کانون خانوادگی طرد نشده است؛ ولی باطناً در اغلب موارد از محبت والدین خود محروم و در نهایت به لحاظ روحی افسرده و بی‌حوصله می‌گردد. اگر طفل در کانون خانواده رنگ آرامش، صفا و صمیمیت را نبیند، ناچار است در کوچه و خیابان به جستجوی آن بپردازد. در این حال چه‌بسا که چنین طفلی به

دام شیادان افتاده و از راه راست منحرف گردد. ضمن این که وجود اضطراب، خفقان و خشونت در محیط خانه، فرزندان را نسبت به زندگی بی‌علاقه و بدبین ساخته و زمینه را برای انحرافات فراهم می‌سازد (شامبیاتی، ۱۳۹۴: ۲۱۵).

بند اول: فقدان یا جدایی والدین

درگذشت پدر یا مادر موجب حرمان از سرپرستی و حمایت آنان می‌گردد. فوت والدین به‌خصوص پدر، اثرات جبران ناپذیری بر تربیت اطفال دارد. فقدان پدر، گذشته از ایجاد مشکلات مالی، ضربات سختی بر روح و روان کودک باقی می‌گذارد. مطالعات انجام شده بعد از جنگ‌های جهانی اول و دوم نشان داد که فرزندان که پدر خود را در جنگ از دست داده‌اند، دچار اختلال بیشتری نسبت به فرزندان که دارای پدر بوده‌اند، هستند. ارزش وجود پدر و تأثیر ژرف روانی و تربیتی وی بر طفل، نه تنها از سوی جامعه شناسان و روانشناسان، بلکه به‌وسیله اکثر مکاتب اخلاقی و مذهبی به‌ویژه شرع مقدس اسلام مورد تأیید قرار گرفته است. مهربانی و رأفت با کودکان پدر از دست داده، بارها در آیات مختلف قرآن توصیه و تأکید شده است. جدایی والدین نیز تبعات و آثار منفی مشابه زیادی بر روند رشد جسمی و روحی کودکان دارد که نمونه بارز آن‌ها از دست دادن و محرومیت از سرپرستی یکی از والدین و بعضاً هر دوی آن‌هاست. والدین مسئول ایجاد اخلاق حسنه و شکل‌گیری شخصیت کودکان هستند. به عبارت دیگر منش کودک آینده تمام نمای روش تربیتی والدین است و سازگاری یا ناسازگاری کودک بستگی مستقیم به تربیت و پرورش و زمینه‌سازی پدر و مادر دارد. والدین زمانی در محیط خانوادگی، موفق به ایجاد یک محیط سالم و مناسب خواهند شد که تفاهم و هماهنگی لازم را در اداره کانون خانوادگی و تربیت فرزندان داشته باشند. اگر کانون خانواده به علت اغتشاش، بحث و مجادله خالی از دوستی و صمیمیت باشد، وجود والدین به‌اندازه فقدان آن‌ها بر روحیه کودک و اخلاق وی لطمه و ضربه وارد می‌کند (شامبیاتی، ۱۳۹۴: ۲۲۴). کودک برای تربیت مناسب نیاز به یک محیط به اثبات، ایمن، با آرامش و محبت دارد. در خانواده‌های پر اغتشاش و از هم پاشیده، هیجان‌ها و اضطراب‌های عصبی و تحریک مداوم، که در اثر اختلافات و جروب‌بحث والدین ایجاد می‌گردد، رفتارهای کودکان را به شدت تحت تأثیر قرار داده و موجب عدم رشد قوای عاطفی به صورت طبیعی، افسردگی، ایجاد نفرت، بی‌تفاوتی نسبت به اطرافیان و فرار

می‌گردد؛ طلاق برای طفل همیشه مبین یک فاصله عمیق و فاجعه عظیم محسوب می‌گردد. حادثه‌ای که محرومیت ابدی از عواطف حیاتی پدر و مادر را به دنبال خواهد داشت. ازدواج مجدد بعد از طلاق باعث می‌شود که کودک به دست فرد ثالث یعنی ناپدری یا نامادری گرفتار گردد که هیچ‌گونه رابطه عاطفی با کودک نداشته و بعضاً ممکن است رفتار نامناسب و خصمانه با وی داشته باشد. کمبودهای مادی یا معنوی وجود مادر نیز منشأ مشکلات مشابه و برخی اوقات بسیار شدیدتر خواهد بود. بررسی رفتار بسیاری از ناماداران با کودکان یتیم شوهران خود نشان می‌دهد که صرف عنوان «نامادری» برای تغییر ماهیت عطوفت آمیز زن کافی باشد. غالب مشکلات بین نامادری‌ها و اولاد ناتنی آن‌ها از عوامل عاطفی و اقتصادی ناشی می‌شود. وقتی طفل فاقد بنیه مالی باشد و نتواند به زندگی عادی انسانی خود ادامه دهد و سرپرست دلسوزی هم نداشته باشد تا از نظر عاطفی کمبودهای او را جبران کند و از طرفی ارگان یا سازمان خاصی نیز وجود نداشته باشد تا کمبودها و نیازهای او را برآورده کند، در این صورت امواج خروشان فشار، رنج، ناراحتی زندگی و در نتیجه فشار روحی سبب خواهد شد که او را به این فکر اندازد، که چه کسی عامل بدبختی اوست؟ در نتیجه همین افکار است که خواه و ناخواه اطفال در مسیری قرار می‌گیرند که نابسامانی‌های زندگی، روحیه آنان را سخت تحت تأثیر قرار داده و به تدریج در معرض بزهکاری قرار می‌گیرند (شامبیاتی، ۱۳۹۴: ۲۲۷).

بند دوم: مشکلات مالی

فقر و بحران مالی و تبعات آن، نه به‌عنوان عامل منحصر به فرد، بلکه یکی از مهم‌ترین عوامل نابهنجاری‌ها و انحرافات بشری است. تأثیر این عامل در اطفال که مراحل رشد جسمی و روانی را می‌گذرانند و شخصیت آنان از ثبات لازم برخوردار نگردیده است، کاملاً واضح و آشکار است. اهمیت این امر در اسلام به حدی است که فقر عامل بسیاری از انحرافات، معرفی شده است. درآمد غیرمکفی، افراد را از جهت تأمین تغذیه مناسب و پوشاک لازم برای طفل دچار مشکل می‌کند. سرپرست خانواده‌های فقیر با اعمال فشار بر اعضاء خانواده، سعی در برابری خرج با دخل می‌نمایند که این امر نه تنها در رشد جسمی، بلکه در روحیه و منش کودکان اثر منفی قابل ملاحظه‌ای خواهد داشت. در چنین محیط‌های متشنجی به لحاظ تأمین مایحتاج زندگی، اطفال و نوجوانان از زندگی بیزار شده

و با ارتکاب جرائم و اعتیاد در گرداب فساد غوطه ور می‌گردند (دانش، ۱۳۹۰: ۶). نتایج برخی تحقیقات بیانگر این است که شرایط نامطلوب اقتصادی باعث افزایش جرم و خشونت آمیز بودن جرائم در حاشیه شهرها شده است (مهاجرین، ۱۳۸۷: ۱۰۹).

بند سوم: اعتیاد والدین یا اعضاء خانواده

برخورداری والدین از شخصیت متعادل و سالم از ملزومات توفیق آن‌ها در امر تربیت طفل است. والدینی که از چنین شخصیتی برخوردار نیستند، به الگویی نامناسب برای فرزندان تبدیل می‌شوند. مصرف مواد مخدر و الکل، از جمله عوامل خطرناکی است که به شدت تربیت اطفال را دچار مشکل و اطفال را در نهایت موجب انحراف و نابهنجاری خواهد کرد. تحقیقات متعددی در این زمینه نشان داده است که والدین دارای اعتیاد، الگویی برای اعتیاد کودکان به مواد مخدر شده‌اند (خزائی، ۱۳۸۸: ۶۰). تجربه نشان داده است که کودکان وابسته به والدین معتاد (بچه‌های اعتیاد)، کودکانی هستند که در محیط پرورشی خود با پدر یا مادر یا یکی از اعضای معتاد خانواده همزیستی دارند. این کودکان لزوماً مجرم یا معتاد نیستند، بلکه در دایره‌ای بیمار و ناهنجار گرفتار آمده و در آن نشو و نما می‌یابند. اولیای معتاد در شرایط نشئگی بسیار بخشنده، مهربان و ایثارگر بوده، ولی در حالت خماری، سرشار از خشم و غضب می‌شوند و یا در کمال بی‌تفاوتی و بی‌حوصلگی نسبت به نزدیکان و وقایع اطراف خود، کمترین احساس و یا واکنشی نشان نمی‌دهند. بروز این تغییرات رفتاری در اولیای معتاد، نخستین عامل گرایش به مواد مخدر در بچه‌های اعتیاد است. زیرا کودک به تجربه درمی‌یابد که سرپرست او بعد از استعمال مواد، دارای رفتاری عاطفی و سرشار از مهر و محبت می‌شود و او ناتوان از تشخیص این مطلب که ابراز احساسات در شرایط نشئگی، حالت موقت و کاذب دارد، در ذهن خود، بین خوبی و مهرورزی و استعمال مواد نوعی رابطه مستقیم و لازم و ملزوم برقرار می‌کند.

بند چهارم: کمبود ابراز محبت

کمبود محبت غالباً یکی از عوامل بسیار قوی است که اطفال و نوجوانان را به سوی ارتکاب بزهکاری سوق می‌دهد. گاهی دیده شده که بعضی از کودکان بر اثر بی‌توجهی و بی‌مهری والدین خود به راه دزدی و زورگویی و کتک زدن دیگران کشیده شده‌اند. چنانچه کودک در اولین سال‌های زندگی خود، از برخورداری محبت محروم بماند، هسته اصلی

و اساسی عصبانیت و بیماری‌های روانی در وی تکوین می‌یابد که بعدها در بزرگسالی منشأ خیلی از درگیری‌های عاطفی و اضطراب عمیق فرد می‌شود. کودکان به علت این که در محیط خانواده مورد بی‌مهری و بی‌اعتنایی پدر و مادر خود قرار گرفته‌اند، در نتیجه به‌عنوان یک واکنش در مقابل این کمبود محبت شروع به سرقت و یا آزار و اذیت دیگران می‌کنند. این قبیل کودکان تشنه محبت بوده و چون از سرچشمه محبت اولیاء خود سیراب نمی‌شوند، به عنوان انتقام و به خاطر جلب توجه اولیاء خود به ارتکاب چنین اعمالی دست می‌زنند. انگیزه ارتکاب جرم در کودکان مذکور همانا خودنمایی و میل به شناخته شدن و به حساب آمدن است. وقتی کودکان با رفتار خشونت آمیز والدین مواجه شوند، محیط خانواده را مکانی امن و آرام نمی‌یابند و به دوستان و گروه‌های هم سال خود رو می‌آورند که اعضای آن عمدتاً از نظر سن و جنس یکسان و دارای مشکلات مشابه باشند. فرد با عضویت در آن گروه در کنش متقابل با دیگر اعضا قرار می‌گیرد و با ایفای نقش از پیش تعیین شده خود از حمایت گروه برخوردار می‌شود. این گروه‌ها نقش بسیار مهمی در جامعه پذیری معکوس نوجوانان دارند. نکته جالب آن که هر چقدر ارزش‌ها و اعتقادات این گروه‌ها با ارزش‌ها و فرهنگ‌های جامعه بیشتر در تعارض و تناقض باشد، شکاف بین اعضا و هنجارهای جامعه بیشتر می‌شود. نوجوانان به علت نیاز به برقراری روابط اجتماعی خاص با دیگران و نیاز به توجه و باور کردنشان و مورد تحسین قرار دادن و همچنین احترام گذاشتن به خواسته‌های آن‌ها به‌خصوص در سن بلوغ و خودنمایی در مقابل جنس مخالف، در جایی که مدرسه و خانواده نتوانسته‌اند این نیازها را ارضا کنند، جذب گروه‌های همسال می‌شوند (آبروشن، ۱۳۸۴: ۱۲۴). برای رفع این عادت ناشایست، هیچ‌گونه تنبیه و تهدیدی هر چند سخت و شدید باشد، مؤثر واقع نخواهد شد، مگر این که پدر و مادر علت اصلی را یافته و طفل را مورد محبت و نوازش قرار دهند. کمبود ابراز محبت علاوه بر آثار مذکور، سبب خواهد شد که کودک با قبول عضویت در گروه، مورد حمایت، هدایت و ملامت قرار گیرد. اطفال و جوانانی که در خانواده خود مورد توجه نبوده‌اند و دائماً سرکوب و تحقیر شده‌اند با قبول عضویت در گروه و با ایفای نقشی در اجتماع اگرچه مجرمانه باشد، می‌خواهند شخصیت خود را بشناسانند. البته آن‌ها به لحاظ شرایط سنی، دنبال الگو و مدلی برای خود می‌گردند و در نتیجه احتمال جذب شدن در گروه‌های سنی بزرگ‌تر که متشکل از افرادی

است که بیشتر عمر خود را در معابر و گذرگاه‌ها گذرانده و همه نوع خلاف و خلاف کار را دیده و تجربه کرده‌اند، بالا می‌رود (دانش، ۱۳۸۵: ۱۱۶).

بند پنجم: مسکن

تأثیر عامل مسکن بر کودکان از دو جنبه قابل بررسی است. یک بعد آن منطقه‌ای است که خانه مسکونی در آن واقع شده و بعد دیگر آن، کیفیت خود محل سکونت است. در هر شهری، مناطق به دلایل مختلف به قسمت‌های مختلفی تقسیم می‌شوند که مرفهین در قسمت‌های گران‌تر و افراد کم بضاعت در مناطق ارزان‌تر و شلوغ‌تر سکونت می‌کنند. در فضای سبز و امکانات رفاهی، بهداشتی، آموزشی کمتر و ناسازگاری قسمت‌های اخیر معمولاً و بزهکاری بیشتر است. بدیهی است که صرف سکونت در این مناطق بزهکاری یا ناسازگاری اطفال را به دنبال نخواهد داشت، ولی ارتباط مستمر و زیاد اطفال با یکدیگر، انتقال داده‌های مخرب و خلاف ارزش‌های اجتماعی را آسان می‌سازد و چون امکانات تفریحی و سرگرمی برای جوانان به نسبت جمعیت کمتر است و والدین نیز به جهت دور بودن محل کارشان کنترل لازم را بر اطفال اعمال نمی‌کنند. در نتیجه کودکان برای پر کردن اوقات بیکاری به دور از کنترل والدین پی‌درپی با یکدیگر در ارتباط‌اند. چگونگی محل سکونت یعنی مساحت و تعداد اتاق‌ها نیز از اهمیت خاصی برخوردار است. محدودیت مساحت، طفل را در معرض خطرات و مشکلات گوناگون قرار می‌دهد. در درجه اول وی شاهد برخوردهای والدین، پرخاشگری‌های آن‌ها و مشکلات و مسائل است که به او ارتباط چندانی ندارد در درجه دوم به دلیل شلوغی خانه، به‌ویژه زمانی که تعداد اتاق‌ها کم باشد، امکان استراحت و درس خواندن و انجام تکالیف نخواهد بود. در چنین اماکن مسکونی محدود، کودکان بعد از طی سنین طفولیت و مراحل رشد؛ به‌ویژه از سنین هفت و هشت سالگی به بعد، ناخواسته شاهد روابط خصوصی و جنسی والدین قرار گرفته و در نتیجه ممکن است تحت تأثیر آن به‌مرور به‌سوی انحراف کشیده شوند. اطفال به اقتضای سن، احتیاج به جنب و جوش و بازی دارند. از لحاظ روان شناسی کودک، بازی و ورزش بهترین وسیله خودآزمایی و تمرین مهارت‌های اکتسابی است. فضای محدود خانه (آپارتمان) چنین امکانی را فراهم نمی‌کند (رجبی پور، ۱۳۸۲: ۷۷). بنابراین کودکان تمایل فراوان به خروج از آن و پیوستن به هم سن و سالان خود دارند. گاهی اوقات والدین نیز برای به دست آوردن آرامش موقتی، آنان را

تشویق به بازی در خارج از منزل می‌کنند. فرآیند این حالت موجب بروز پدیده استعفا والدین از سرپرستی فرزندان شده است.

نتیجه گیری

اهمیت دادن به مسئله‌ی بزهکاری به قدری مهم است که همه‌ی کشورهای جهان به آن توجهی خاص دارند. آمارهای منتشر شده حاکی از آن است که با وجود بهبود وضع زندگی از نظر معیشتی و خدمات بهداشتی در جهان میزان جرایم ارتكابی جوانان با سرعت بیشتری رو به افزایش است و در هر جامعه‌ای نیز نوع آن با جامعه دیگر فرق دارد؛ بزهکاری در اجتماع ابتدا دامن گیر گروه سنی نوجوانان و جوانان می‌شود. گروه‌های سنی مذکور به‌موجب آمار منتشر شده از طرف مقامات ذیصلاح بیشترین مرتکبین بزه‌های اجتماعی را تشکیل می‌دهند. یکی از عامل مؤثر که ممکن است در بزهکاری اطفال و نوجوانان مؤثر واقع شود، عامل اقتصادی است و جرم‌شناسان توجه خاصی بدان مبذول داشته و در اکثر تألیفات از این عامل مطالبی به رشته تحریر در آورده‌اند؛ بنابراین جرم‌شناسان در اصل موضوع که «عامل اقتصاد در بزهکاری مؤثر است» اتفاق نظر داشته و اگر اختلافی در پاره‌ای موارد به چشم می‌خورد ناشی از نحوه تأثیر جنبه‌های مختلف این عامل قوی است. نتایج مطالعه حاضر هم حاکی از آن است که عوامل اقتصادی، باعث افزایش بزهکاری در بین نوجوانان می‌شود. ممکن است وقوع بزهکاری اطفال و نوجوانان ناشی از عوامل اجتماعی باشد. چون در جرم‌شناسی بعضی از عوامل اجتماعی زیر عنوان محیط اجتماعی که قسمتی از عوامل اجتماعی است، مورد بررسی قرار می‌گیرد لذا در این خصوص نیز قسمتی از عوامل اجتماعی را تحت همین عنوان مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم. نتایج مطالعه حاضر حاکی از آن است که عوامل اجتماعی باعث افزایش بزهکاری در بین نوجوانان می‌شود، مشکلاتی که دامنه آن در سرتاسر جامعه پهن می‌باشد؛ به عبارت دیگر با افزایش میزان نابسامانی خانواده، بزهکاری نوجوانان نیز شدت می‌یابد. بعد اجتماعی و اقتصادی در کنار هم نشان دهنده اهمیت ویژه این دو می‌باشد که عدم شرایط هر یک برای خانواده‌ها مشکلات متعددی از قبل افزایش بزهکاران نوجوان را در جامعه پدید می‌آورد. خانواده از اهم عوامل مؤثر بر جامعه است؛ تا آنجایی که می‌توان گفت؛ هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند به سلامت برسد مگر آنکه از خانواده‌هایی سالم برخوردار باشد.

نتایج این مطالعه هم نشان داد که عوامل خانوادگی بر بزهکاری نوجوانان تأثیر معناداری دارد. همچنین نتایج مطالعه حاضر حاکی از آن است که میزان تحصیلات، نظارت خانواده و فضای فرهنگی با بزهکاری نوجوانان رابطه معکوس و معنی داری دارند. بدین ترتیب توجه به مقوله تحصیلات و تدریس نوجوانان و نظارت خانواده به رفتارها و معاشرت‌های نوجوانان می‌تواند باعث کاهش بزهکاری در نوجوانان شود و همچنین ایجاد فضای فرهنگی در جامعه و سرگرم شدن نوجوانان با برنامه‌های علمی فرهنگی باعث کاهش بزهکاری در نوجوانان می‌شود.



منابع و مأخذ

- احمدی، حبیب. (۱۳۸۴). جامعه‌شناسی انحرافات، تهران: انتشارات سمت.
- امامی، سید حسن. (۱۳۹۱). حقوق مدنی ج ۵، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۹۱.
- خالقی، علی. (۱۳۹۴). نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری، چاپ چهارم، تهران: شهر دانش.
- دانش، تاج زمان. (۱۳۸۳). اطفال و جوانان بزهکار، تهران: انتشارات رسا.
- دانش، تاج زمان. (۱۳۸۵). طفل بزهکار کیست- روش اصلاح و تربیت او چیست؟ چاپ اول، تهران، کیهان.
- ستوده، هدایت... (۱۳۸۳). آسیب‌شناسی اجتماعی، آوای نور، تهران.
- شامبیاتی، هوشنگ. (۱۳۸۵). بزهکاری اطفال و نوجوانان، تهران، انتشارات ژوبین.
- شامبیاتی، هوشنگ. (۱۳۹۴). حقوق جزای عمومی، جلد دوم، انتشارات پاژنگ، تهران.
- صلاحی، جاوید. (۱۳۵۴). بزهکاری اطفال و نوجوانان، انتشارات بی تا چاپ اول.
- لطف آبادی، حسین. (۱۳۸۰). روان‌شناسی رشد. تهران: نشر لیلی.
- ماسن، پاول هنری، گیگان، جروم، هوستون، آلتا کارول و کانجر، جان جین وی (۱۹۹۰). رشد و شخصیت کودک، ترجمه مهشید یاسایی، تهران: مرکز، کتاب ماد.
- محمدی، زهرا. (۱۳۸۳). بررسی آسیب‌های اجتماعی زنان در دهه ۷۰، نشر روابط عمومی شورای فرهنگی اجتماعی زنان، تهران.
- مصری، ابن منظور؛ لسان العرب، المجلد الثانی، دار الاحیاء التراث العربی، الطبعة الاولى، بیروت ۱۴۰۸ هـ.ق - ۱۹۸۸.
- ممتاز، فرید. (۱۳۸۷). انحرافات اجتماعی: نظریه‌ها و دیدگاه‌ها، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- مهاجرین، رضا. (۱۳۸۷). تاثیر حاشینه نشینی بر میزان بزهکاری در کلان شهرها، تهران، انتشارات جنگل.

- نجفی ابرند آبادی، علی حسین. (۱۳۸۳). پیشگیری عادلانه از جرم، در: علوم جنایی مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری، چاپ نخست، تهران: سمت.
- نجفی ابرند آبادی، علی حسین. (۱۳۹۱). درباره امنیت شناسی (از حقی بر است تا حق بر تأمین)، دیپاچه در: رضوانی، سودابه، مدیریت انسان مدار در جرم، چاپ تخت، تهران: میزان.
- نجفی ابرند آبادی، علی حسین. (۱۳۹۱). درباره سن و علوم جنایی: دیپاچه در: رجبی پور، محمود، پژوهشی در میانی پیشگیری اجتماعی رشد مدار از بزهکاری اطفال و نوجوانان چاپ تخت، تهران: میزان.
- نجفی ابرند آبادی، علی حسین. (۱۳۹۳). درآمدی بر اساسی سازی حقوق کیفری، در تکاپوی حقوق عمومی، چاپ تخت، تهران: جنگل.
- حسینی نژاد، سید مرتضی. (۱۳۸۴). بررسی علل اقتصادی جرم در ایران با استفاده از مدل داده‌های تلفیقی: مورد سرقت، مجله برنامه و بودجه، شماره ۹۵.
- رجبی پور، محمود. (۱۳۸۲). راهبرد پیشگیری اجتماعی از جرم (تعامل پلیس و دانش‌آموزان)، فصلنامه دانش انتظامی، سال پنجم، شماره ۳.
- فاطمی، داود؛ رحیمی، عارف؛ سعادت، موسی؛ عباس زاده، محمد. (۱۳۹۵). بررسی نقش خانواده در بزهکاری فرزندان (مورد مطالعه: نوجوانان پسر شهر زنجان). پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی ایران، سال پنجم، شماره ۳.
- کاری یو، روبر. (۱۳۸۱). مداخله روان‌شناختی - اجتماعی زودرس در پیشگیری از رفتارهای مجرمانه، ترجمه دکتر علی حسین نجفی ابرند آبادی، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۳۶ و ۳۵.
- متولی زاده نایینی، نفیسه. (۱۳۸۶). پیشگیری رشد مدار (زودرس)، فصلنامه علمی ترویجی پیشگیری از جرم، شماره دوم، دوره ۲.
- مهرگان، نادر. گرشاسبی فخر، سعید. (۱۳۹۰). نابرابری درآمد و جرم در ایران، فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی، سال یازدهم، شماره ۴.